

ماهانامه‌ی آموزشی - تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی
دوره‌ی سی‌وهشتم - بهمن ۱۴۰۰ - شماره‌ی بی‌دری، ۳۳۰
۳۲ صفحه - ۳۳۰۰۰ ریال - www.roshdmag.ir - ISSN: 1606 - 9110



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



روشنما

شماره ۵



نواموز ۵

رشد

به نام خدا

الصلوة
صلی علی محمد و آل محمد
و غفرلہم



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



امام جواد (ع):
هر کس کار زشتی را خوب بداند،
او هم در آن کار شریک است.

۱ چورچین آرزوها

۲ شعر

۴ ماجرای چوپ دستی

۶ زیب زیبی

۸ داخل این چه خبر است؟

۱۰ پسری که دقیق مطالعه می کرد

۱۱ رنگ روشنی

۱۲ صاحب خانه ی مهربان

۱۴ کدو حلواپی

۱۵ مشعل توپ رسان

۱۶ هوا

۱۸ یک صورت، دو تا چشم،
دو تا گوش...

۲۰ لطیفه

۲۲ جنگل زیر آب

۲۴ داستان های نیمه تمام

۲۵ چاپ لیمویی

۲۶ سرگرمی

۲۸ صورتک ها

۳۰ چاه مال تو، آب چاه مال من /

پیام های رسیده

۳۲ کی قوی تر است؟

- ◆ ماهنامه ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ◆ برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم ابتدایی
- ◆ دوره ی سی و هشتم ◆ بهمن ۱۴۰۰
- ◆ شماره ی پی در پی ۳۳۰

- ◆ مدیر مسئول: محمد صالح مذنبی
- ◆ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ◆ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ◆ مدیر هنری: کورش پارسا نژاد
- ◆ طراح گرافیک: نگین حاج زوار

- نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
شمالی، پلاک ۲۶۶
- صندوق پستی: ۱۵۸۱۷۵-۶۵۸۱
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
- شماره: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
- چاپ و توزیع: شرکت افست



وبگاه: www.roshdmag.ir
رایانامه: noamooz@roshdmag.ir

شما می توانید قصه ها، شعرها، نقاشی ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۱۵۸۱۷۵-۶۵۶۷
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

تصویرگر: جلد: یکا میزابی

تولد حضرت فاطمه (س) و روز زن

۳ بهمن



۱۲ بهمن



بازگشت امام خمینی (ره) به ایران
و آغاز دهه ی مبارک فجر

۱۴ بهمن

تولد امام محمد باقر (ع)



۱۶ بهمن

شهادت امام هادی (ع)

۱۹ بهمن

روز نیروی هوایی



۲۲ بهمن

روز پیروزی انقلاب اسلامی
در سال ۱۳۵۷



۲۳ بهمن

تولد امام جواد (ع)



۲۶ بهمن

تولد حضرت علی (ع)



۲۸ بهمن

وفات حضرت زینب (س)



تصویرگر: مهدیه قاسمی



جورچین آرزوها

همه‌ی ما آرزوهایی داریم و دوست داریم خیلی زود به آن‌ها برسیم؛ اما بهتر است تلاش کنیم دیگران هم به آرزوهایشان برسند.
 حتماً پیش آمده که جورچینی را چیده‌ای و فقط یک تکه از آن را پیدا نکرده‌ای و خیلی ناراحت شده‌ای؛ چون احساس کرده‌ای وقتت تلف شده و جورچین هم کامل نشده است.
 ما آدم‌ها مثل تکه‌های این جورچین هستیم. برای رسیدن به خیلی چیزها به کمک هم نیاز داریم. جورچین آرزوهای ما وقتی کامل می‌شود که تلاش کنیم جورچین آرزوهای دیگران را هم کامل کنیم.
 ما همان‌قدر در رسیدن به آرزوهایمان به کمک نیاز داریم که دیگران به کمک ما نیاز دارند.

افسانه موسوی گرمارودی

تصویرگر: آناهیتا لیمویی





از صبح روی میز ما
مشغول کار و کاسبی است
توی بساطش خرده نان
با تخمه‌های طالبی است

حتماً برای بچه‌اش
دنبال یک لقمه غذاست
من دیده‌ام در کار خود
خیلی دقیق و بی صداست

هر روز چیزی می‌برد
از خانه‌ی ما، مورچه
امروز هم یک «نوش جان»
گفتم به بابا مورچه

بابا مورچه

سمیه تورجی
تصویرگر: عاطفه شفیعی راد



یک شعر دیگر





ای خدای مهربان
تو صبوری و عزیز
توی صبردان من
صبر بیش تر بریز

صبر
سمیه باباجی

صبر خانه اش کجاست؟
در کجای آدم است
صبر مادرم زیاد
صبر من ولی کم است



یک شعر دیگر



ماجرای چوب دستی

سرور کتبی ○ تصویرگر: عاطفه شفیعی راد



پری کوچولو دوتا بال کوچک داشت؛ و یک چوب دستی بلند. پری هر روز این طرف می‌پرید. آن طرف می‌پرید. چوب دستی اش را تکان می‌داد و گل گل گل همه جا را پر از گل می‌کرد. سیب سیب سیب، درختان را پر از سیب می‌کرد. شُر شُر شُر، چشمه‌ها را پر از آب می‌کرد.

یک روز پری کوچولو چوب دستی اش را برداشت تا هوهوهو، باد را صدا بزند که الاغی از راه رسید و چوب دستی اش را قاپید. پری فریاد زد: «چه کار می‌کنی؟ صبر کن. بایست.»

الاغ صبر نکرد. دوید و رفت و پشت یک درخت، چوب دستی را تکان داد و گاه گاه گاه، درخت را پر از گاه گاه کرد.



بعد چرخى دور خودش زد و يونجى يونجى يونجى، زمين را پر از يونجه كرد.
بعد دوباره يونجى يونجى يونجى، باز هم يك خروار يونجه روى زمين درست
كرد. دور و بر الاغ مثل دريائى يونجه شد. يونجه‌ها از قد الاغ بلندتر بودند. الاغ
پريد و شروع كرد به خوردن؛ اما كمى بعد حس كرد نفسش بالا نمى آيد. دور و بر
الاغ پر از يونجه بود. راست يونجه، چپ يونجه، بالا يونجه، پايين يونجه.
الاغ داشت در دريائى يونجه غرق مى شد. داد زد: «عر... عر... كمك، كمك.»
كسى صدايش را نشنيد. بلندتر داد زد: «كمك؛ كمك.»
پرى ايستاد. گوش داد. صدائى الاغ بود. پرى داد زد: «كجايى؟»
الاغ گفت: «اين جا. توى يونجه‌ها. كمك، كمك، عر...»
پرى نگاه كرد. ديد چه خبر است! داد زد: «چه كار كردى؟ اين همه يونجه!»
الاغ نفس نفس زد: «كمكم كن. كمكم كن.»
پرى گفت: «چوب دستى كو؟»
الاغ ناله كرد: «نمى دانم. شايد نزديك درخت بيد.»
پرى بالا پريد. پايين پريد. اين طرف را گشت. آن طرف را گشت تا چوب دستى
را پيدا كرد. چوب دستى را تكان داد و هووووپ هووووپ هووووپ، هرچه كاه و
يونجه بود، جارو كرد. الاغ نفس راحتى كشيد و از جا بلند شد. پرى چوب دستى
را تكان داد و هووهوو، باد را صدا زد. الاغ گفت: «پس من چى؟»
پرى چوب دستى اش را تكان داد و يونجى يونجى، يك باغچه‌ي كوچولو پر
از يونجه درست كرد. الاغ رفت در باغچه؛ نشست و يونجه خورد.





زیب ازین

● محمد رضا شمس
● تصویرگر: حدیثه قربان

زیب زیبی به هر کس می رسید سلام می کرد.

«سلام میون.»



«سلام خارپست.»

«وای، نه، نه، نه.»



«سلام زیب زیبی،
وای، نه، نه، نه.»



«خطرناک است.»
«اوبرگشته.»

سلام خانم
کانگورو سلام کوکی
«تو هم بیابازی.»

«کاری به او ندارم باش.»
«بگذار برود.»
«اوفقاً یک بچه است.»



«سلام زیبای من.»
«آب خوردم، می آیم.»
«وای، نه.»

۶

۴



۵



صنوبرم که آمدید
ومن را نجات
دادید.

پس این جوری است؟
می خواهی بازی
کنی؟

«سلام حیوان درازو
رنگی رنگی.
توجه قدرشناسی!
تا حالا توران دیده بودم.»

«چه گفتی؟ نشنیدم. چه گفتی؟»
بیاجلوتر. جلوتر.»

۷





● محمدهادی نیکخواه آزاد

● تصویرگر: کیانا میرزایی

جادوی فلاسک

یک بار من و سحر در پارک بازی می کردیم. ماما چند استکان و کمی شکلات آورد. ما هم دست هایمان را شستیم و کنار پدر نشستیم. پدر بالای فلاسک را چندبار فشار داد و لیوان ها را پر از چای کرد. من و سحر به هم نگاه کردیم. از بابا پرسیدیم: «چه طوری چای از فلاسک بالا می آید و داخل استکان می ریزد؟»
بابا گفت: «باید فلاسک را باز کنیم و درونش را ببینیم. البته اگر ماما اجازه بدهد.»

ماما لبخند زد و گفت: «به شرطی که فلاسک را دوباره خودتان سرهم کنید.»
بابا به ما نشان داد که داخل فلاسک یک لوله ی باریک فلزی قرار دارد.



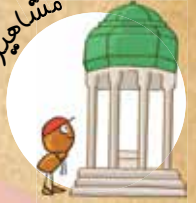


چای از این لوله بالا می‌آید و درون استکان می‌ریزد. بعد بابا با احتیاط محافظ روی در را باز کرد تا بتوانیم داخل آن را ببینیم. یک کیسه‌ی پلاستیکی مثل بادکنک آن‌جا بود. بابا گفت وقتی دکمه‌ی روی در را فشار می‌دهیم، هوای داخل آن وارد محفظه‌ی فلاسک می‌شود و چای را به بالا هل می‌دهد. چای هم وارد لوله می‌شود و بالا می‌آید. سحر گفت: «افشانه هم همین‌طوری کار می‌کند؟» بابا گفت: «بله دخترم. درست فهمیدی. حالا اگر دوست دارید یک افشانه درست کنید، دو تا نی نوشابه و یک لیوان بیاورید.»



● ساخت افشانه را این‌جا ببین.





پسری که دقیق مطالعه می‌کرد

فاراب در کشور قزاقستان قرار دارد؛ جایی که در روزگار قدیم بخشی از سرزمین ایران بوده است. فاراب زادگاه ابونصر محمد فارابی، دانشمند و فیلسوف ایرانی، است. محمد از همان نوجوانی به آموختن دانش‌های زمان خود پرداخت. او برای آن‌که از دانش استادان زمانش بهره‌مند شود، سفرهای زیادی رفت.

یکی از ویژگی‌های ابونصر، دقت زیادش در مطالعه و فراگیری دانش بود؛ به گونه‌ای که مطالب کتاب‌ها را موبه‌موبه به خاطر می‌سپرد.

البته او فقط به یادگیری از دانش دیگران راضی نمی‌شد و بسیار پژوهش می‌کرد تا به پاسخ‌های جدیدتری برسد. به همین خاطر علوم مختلفی را فرا گرفت.

سال‌ها بعد، ابن‌سینا او را معلم خود نامید. محمد فارابی بسیار ساده بود و قناعت او زبانزد همه بود.

از ابونصر چند کار را می‌توان آموخت:

- باید با دقت به سخنان آموزگار گوش کنیم.
- باید پرسشگر و اهل تحقیق باشیم تا بتوانیم راه‌های جدیدتری را پیدا کنیم.
- باید ساده زندگی کنیم و قناعت داشته باشیم.





زنگ روشنائی

● سنا ثقفی

● تصویرگر: منصوره محمدی

خانم معلم لبخند زد و گفت: «من فقط پرده را بستم. تا با تاریکی چیزهایی را ببینید.»
بعد سارا را نشان داد و گفت: «باز کردن پرده یا رسیدن به روشنائی هم خطرهایی داشت. ممکن بود سارا راه پنجره را گم کند. ممکن بود من دعوايش کنم یا...
اما روشنائی و دیدن همه جا حق شما بود و ظلم یعنی پوشاندن حق و حقیقت.»
بعد پنجره را نشان داد و گفت: «درست این است که نگذاریم هیچ کس نور را پوشاند و دنیا را تاریک کند.»
آن طرف پنجره، در حیاط مدرسه پرچم ایران با نسیم تکان می خورد.

دیروز خانم معلم یک دفعه پرده‌ی کلاس را کشید. خیلی تاریک شد. هیچ جار انمی دیدیم. کلاس ما همین طوری تاریک است. چه برسد به این که پرده‌ها را هم بکشیم. بعد شروع کرد به نوشتن روی تخته. صدای بچه‌ها در آمد: «خانم ما چیزی نمی بینیم. توی این تاریکی که نمی شود.»
خانم معلم همین طور می نوشت. ناگهان یک سایه‌ی سیاه از جایش بلند شد و به طرف پنجره رفت. پایش به صندلی خورد و نزدیک بود بیفتد. دستش را به لبه‌ی پنجره گرفت و گفت: «با اجازه» و پرده را کنار زد. سارا بود. کلاس روشن شد. او هم برگشت و سر جایش نشست.
خانم معلم گفت: «وقتی پرده را کشیدم چه می دیدید؟»
یکی گفت: «هیچی. یک سری سایه‌ی سیاه.»
خانم معلم گفت: «چه چیزی شما را اذیت می کرد؟»
یکی گفت: «خانم بد هم نبود. یک کم می خوابیدیم.»
همه خندیدند. یکی دیگر از بچه‌ها گفت: «چرا باید در تاریکی می ماندیم؟»





صاحب‌خانه‌ی مهربان

● مهدی معینی ● تصویرگر: مرضیه صادقی

مامان با تعجب گفت: «برعکس، خانه‌های جدید چیزهایی دارند که این‌جا ندارد.»
دایی گفت: «این چیزها را نمی‌گویم، چیزی که تا به حال ندیده‌ای.»

مامان صدای خنده‌اش را بلند کرد و گفت: «نکند این‌جا گنجی مخفی شده که ما نمی‌بینیم.»
دایی گفت: «نه، گنج کجا بود. چیزی دارد که برای من بهتر از هر گنجی است.»

بابا خندید و گفت: «شما درباره‌ی خانه صحبت می‌کنید و دایی درباره‌ی صاحب‌خانه.»
دایی دست زد و گفت: «احسنت، خانه‌های بهتر از

چند وقت پیش خانه‌ی دایی بودیم. از راه نرسیده، با پسردایی نشستیم به بازی؛ اما صدای بزرگ‌ترها را می‌شنیدیم. مامان به دایی گفت: «چند سال است که در این خانه هستید؟»

دایی گفت: «نزدیک بیست سال.»
مامان گفت: «دنبال جای بهتری نیستید؟»
دایی گفت: «نه، این‌جا خیلی راحتیم.»
مامان خندید و گفت: «یعنی این‌جا بهترین خانه دنیاست؟»

دایی هم خندید و گفت: «نه؛ اما چیزی دارد که خانه‌های دیگر کم‌تر دارند.»





بابا لبخند زد و گفت: «اما قبل از این که خداوند را در نماز، صاحب روز جزا بنامیم، او را رحمان رحیم می‌نامیم؛ یعنی بخشنده‌ی مهربان. می‌گوییم ما تو را می‌پرستیم و فقط از تو کمک می‌خواهیم تا ما را به راه راست راهنمایی کنی. همان راه آدم‌های خوب. پس در آن روز، امید ما به بخشندگی و مهربانی خدا است.»
دایی گفت: «مالک خانه‌ی ما هم، خوبی‌هایش را از مالک جهان یاد گرفته است.»

صدای زنگ در بلند شد. دایی با تعجب گفت: «ما که منتظر کسی نبودیم.» و دم در رفت و با یک جعبه شیرینی برگشت.

دایی گفت: «نگفتم، چنین صاحب‌خانه‌ای از کجا پیدا کنم؟ ما حواسمان نبود که فردا تولد حضرت علی^(ع) است؛ اما او حواسش به همه‌جا هست. دوتا جعبه شیرینی خریده بود. یکی برای خانواده‌ی خودش و یکی هم برای خانواده‌ی ما.»
زن دایی که به آشپزخانه رفته بود، با عجله بیرون آمد و گفت: «نه، نه. در جعبه را باز نکنید. اول شام، بعد شیرینی.»

این زیاد است؛ اما من صاحب‌خانه‌ای بهتر از این، کجا پیدا کنم؟»
بابا گفت: «او فقط یک مالک نیست، او برای دایی، پدری کرده است.»
من صبرم تمام شد؛ میان صحبت آن‌ها رفتم و گفتم: «بابا، مالک دیگر کیست؟ پدر بزرگ که سال پیش از دنیا رفت.»

بابا چندبار دستش را به پشتم زد و گفت: «مالک، یعنی کسی که این خانه مال او است؛ اما درباره‌ی پدری کردن او، خود دایی جواب می‌دهد.»
دایی گفت: «او پدر من نیست؛ اما مانند یک پدر به فکر ما بوده تا این‌جا راحت باشیم و مشکلی نداشته باشیم.»

صدای اذان که بلند شد، همه پشت سر بابا نماز خواندیم. من گفتم: «ما در نماز هم چندبار مالک گفتیم.»
بابا گفت: «البته در نماز می‌گوییم مالک یوم‌الدین یعنی مالک روز جزا یا روز قیامت.»
پسر دایی گفت: «من از روز قیامت می‌ترسم.»



کدو حلوائی

● تصویرگر: مهسا درت التاج تهرانی

● دکتر علیرضا یارقلی

کدو حلوائی پر از ویتامین‌های مفید است. این میوه‌ی خوشمزه سلول‌های مرده‌ی پوست را از بین می‌برد. همچنین از پوست ما در برابر اشعه‌های زیان‌آور خورشید محافظت می‌کند. این میوه، تب را از بین می‌برد و هنگام سرماخوردگی سینه را نرم می‌کند. در ضمن آرام بخش است و کم‌خوابی را از بین می‌برد. قلب را تقویت می‌کند و برای معده و دستگاه گوارش مفید است. تخمه‌های کدو نیز باعث تقویت مغز و حافظه می‌شوند و استخوان‌ها را محکم می‌کنند. اگر با خوردن کدو حلوائی احساس سستی می‌کنید بهتر است آن را با زیره، روغن زیتون یا جوز هندی مصرف کنید.





با روزنامه و کاغذ باطله استوانه‌های کاغذی در اندازه‌های گوناگون بسازید.

حالا فکر کنید این استوانه‌ها مشعل هستند. یک توپ کوچک بالای استوانه قرار دهید. برای شروع از استوانه‌های کوتاه‌تر استفاده کنید و مواظب باشید، توپ‌ها نیفتند. سخت‌ترین مشعل برای توپ‌رسانی، مشعل‌های بلندترند؛ چون حفظ تعادل در نگهداری توپ با آن‌ها سخت‌تر است. حالا در یک مسیر مشخص حرکت کنید و سعی کنید توپ‌ها را به مقصد برسانید.

این بازی را با دوستان یا اعضای خانواده انجام دهید.

توپ رسان مشعل

- سمیه قلی‌زاده
- تصویرگر: شیوا ضیایی



● انجام این ورزش را این‌جا ببین.



● مرتضی شمس آبادی ● تصویرگر: میثم موسوی

هوا



۱ اگرچه هوا را نمی بینیم؛ اما هنگام وزش باد یا نسیم می توانیم آن را احساس کنیم.

ب گرمایی را که از خورشید می آید نگه می دارد تا کره ی زمین منجمد نشود.



۲ تیم هوا دو بازیکن ثابت (نیتروژن و اکسیژن) دارد. بقیه ی بازیکن ها روی نیمکت ذخیره نشسته اند و با توجه به شرایط وارد زمین بازی می شوند. این بازیکن ها مدام در حال رفت و آمدند.

ج به انسان ها و جانواران اکسیژن و به گیاهان کربن دی اکسید می دهد و زندگی می بخشد.

۴ آلودگی هوا مشکلات زیادی را برای ما ایجاد می کند:



بینایی را ضعیف می کند.



دل درد و سردرد می آورد.



باعث خستگی می شود.



بیماری های پوستی ایجاد می کند.



بیماری های تنفسی ایجاد می کند. جانوران و گیاهان را بیمار می کند.



۳ هوا سه کار مهم انجام می دهد:



الف از زمین در مقابل اشعه های زیان آور خورشید محافظت می کند.

۷ برای حفظ سلامتی در برابر آلودگی هوا بهتر است از این مواد غذایی استفاده کنیم:



میوه‌ها



انواع لبنیات



روغن‌های گیاهی



غلات سبوس‌دار



سبزیجات



چای سبز و آب

و البته بعضی چیزها را هم مصرف نکنیم:



سویس



کالباس



پفک



نوع‌های گازدار

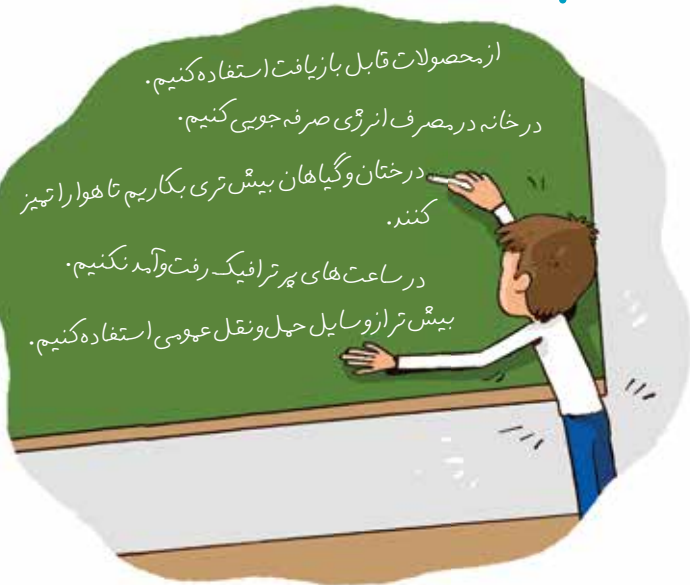


چیپس

این مطلب هم خواندنی است.



۵ چه کنیم تا از آلودگی هوا جلوگیری کنیم؟



۶ اما چه چیزهایی هوا را آلوده می‌کنند:



گازهای گل‌خانه‌ای



گرم کردن بیش از حد ساختمان‌ها



دفن زباله‌ها در زمین



نیروگاه‌های سوخت فسیلی



فعالیت‌های صنعتی دودزا



دود خودروها



سوزاندن زباله‌ها



یکی صدات، دوتا چشم، دوتا گوش... بهاره نیکخواه آزاد

حنا گفت: «فهمیدم. یک بستنی عروسکی است؛ ولی این که هدیه‌ی خیلی جالبی نیست.»
مامان جون گفت: «آن چیز یک صورت، دوتا چشم، دوتا گوش، یک بینی و یک دهان دارد. دهانی که توی آن زبان کوچکی قایم شده.»
حنا گفت: «این چیزی که شما می‌گویید فقط می‌تواند یک بستنی عروسکی باشد؛ اما بستنی عروسکی که زبان ندارد.»

مامان جون باز گفت: «آن چیز دوتا چشم، دوتا گوش، یک بینی، یک دهان، یک زبان و یک کله‌ی کم مو دارد.»
حنا گیج شده بود و کلمه‌ها را با خودش تکرار می‌کرد.
مامان جون ادامه داد: «آن چیز یک صورت، دوتا

حنا، منتظر مامان و بابا بود. به نظرش می‌آمد عقربه‌های ساعت مثل یک حلزون آرام آرام جلو می‌روند. مادر بزرگ به حنا گفته بود وقتی عقربه‌های بزرگ روی دوازده بیاید و عقربه‌ی کوچک روی عدد هشت، مامان و بابا خواهند رسید. حالا عقربه‌ی بزرگ روی عدد دوازده بود؛ ولی عقربه‌ی کوچک یک دور دیگر باید می‌گشت تا به عدد هشت برسد.

حنا از انتظار کشیدن خسته شده بود و حوصله‌اش سر رفته بود. از مادر بزرگ پرسید: «مامان جون، یعنی هدیه‌ی جالب من چه چیزی می‌تواند باشد؟»
مامان جون گفت: «چیزی که یک صورت، دوتا چشم، دوتا گوش، یک بینی و یک دهان دارد.»

چشم، دوتا گوش، یک بینی، یک دهان، یک زبان، یک کله‌ی کم‌مو و یک گردن نازک دارد.»

حنا چشم‌هایش را بست، فکر کرد و گفت: «آخ جان، یک بازی رایانه‌ای است. من بازی‌اش را بلدم.»

مامان جون که کم‌کم داشت از این بازی خوشش می‌آمد گفت: «نه بستنی عروسکی و نه بازی رایانه‌ای است. آن چیز یک صورت، دو تا چشم، دوتا گوش...»

حنا ادامه داد: «می‌دانم. یک بینی، یک دهان، یک زبان، یک کله‌ی بی‌مو و یک گردن نازک دارد.»

مامان جون خندید و خواند: «و دوتا دست و دوتا پا.»

حنا ذوق‌زده گفت: «وای، یک بچه خرگوش است.»

مامان جون گفت: «بیا این بار با هم بخوانیم.» و با هم خواندند: «آن چیز یک صورت، دو تا چشم، دوتا گوش، یک بینی، یک دهان، یک زبان، یک کله‌ی کم‌مو، یک گردن نازک، دوتا دست و دوتا پا دارد.»

صدای حنا قطع شد؛ ولی مامان جون هنوز می‌خواند:

«هر دست و هر پایش پنج انگشت و ناخن دارد.»

حنا بلند گفت: «اما خرگوش‌ها که انگشت ندارند.»

مامان جون جواب داد: «من هم نگفتم یک بچه خرگوش است.»

حنا گفت: «چرا از اول نفهمیدم؟ عروسک است. از همان‌هایی که شیر می‌خورند و صدای گریه و خنده در می‌آورند.»

مامان جون خندید. صدای در آمد. در دست بابا یک جعبه‌ی شیرینی بود و در دست مامان یک پاکت.

مامان عکس توی پاکت را به حنا نشان داد. بعد توضیح داد که آن عکس بچه‌ی خیلی کوچولوی آن‌هاست. حنا ذوق کرده بود. عکس را نگاه کرد و گفت: «یک کله‌است، دوتا دست و پا... کی کامل می‌شود؟»

مامان جواب داد: «پنج ماه دیگر.»

حنا خواند: «بچه‌ی ما یک صورت، دوتا چشم، دوتا گوش، یک بینی، یک دهان...»



یک داستان دیگر



رکبینه

گردآوری: حمیده سیوانی امیر خیز

تصویرگر: سمیرا حسینی

علی: بینم امیر، با معده‌ی خالی چندتا سیب می‌توانی بخوری؟
 امیر: بیست تا.
 علی: اشتباه می‌کنی، فقط یکی.
 چون وقتی سیب اول را خوردی دیگر شکمت خالی نیست.



دختر: چرا وقتی به آرایشگاه می‌رویم روی زمین موریخته، در خیاطی پارچه و نخ، در تعمیرگاه پیچ و مهره؛ ولسی وقتی به بانک می‌رویم هیچ پولی روی زمین نریخته، تازه خودکارشان را هم با نخ بسته‌اند؟





معلّم: خب بچه‌ها چه کسی می‌تواند از
خواصّ کیوی بگوید؟
دانش آموز: اجازه؟ مامی توانیم موقع
شستن میوه‌ها، اول کیوی را مایع بزنییم و با
همان بقیه‌ی میوه‌ها را بشویم.



مأمور سینما: این که نصف قیمت بلیت
است؟
مرد: قول می‌دهم فقط با یک چشم
این فیلم را تماشا کنم.



لطفه‌های بیش‌تر را
این‌جا بخوان.



معلّم: گیاهان برای ادامه‌ی زندگی به
چه چیزهایی نیاز دارند؟
دانش آموز: آقا، من فقط اول و آخرش
را بلدم.
معلّم: اشکال ندارد آخرش را بگو.
دانش آموز: برای ادامه‌ی زندگی... نیاز
دارند.



جنگل زیر آب

قدم زدن در جنگل و نشستن در سایه‌ی درختان بسیار دلپذیر است. اما جنگل حرا، جنگلی عجیب و متفاوت است؛ چون گاهی زیر آب می‌رود و برای تماشای آن باید سوار قایق بشویم. این جنگل پر از درختانی کوچک و همیشه سبز به نام حرا است.

درختان حرا در ساحل دریا قرار دارند. وقتی آب دریا بالا می‌آید ریشه، تنه و شاخه‌های درختان حرا زیر آب می‌روند و فقط شاخه‌های نوک درخت دیده می‌شوند؛ انگار که درختان روی آب شناور هستند.

معمولاً ریشه‌ی درختان زیر خاک است و ما نمی‌توانیم آن را ببینیم؛ اما ریشه‌های درخت حرا را می‌توانیم ببینیم. درخت حرا دو نوع ریشه دارد. ریشه‌های اصلی کوتاه هستند و زیر خاک قرار دارند؛ اما ریشه‌های هوایی باریک و بلندند و به صورت عمودی روی خاک رشد می‌کنند. به همین خاطر، درخت حرا شکل عجیب و جالبی دارد.





گیاهان برای رشد به آب شیرین نیاز دارند؛ اما حرا برعکس گیاهان دیگر با آب شور سازگار است. ساقه، تنه و ریشه‌های حرا مثل دستگاه تصفیه‌ی آب عمل می‌کنند. آن‌ها آب شور دریا را جذب می‌کنند و نمکش را دفع می‌کنند.



این مطلب هم خواندنی است.

جنگل‌های حرای هرمزگان و قشم از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین جنگل‌های حرای ایران هستند. این جنگل‌ها در جنوب ایران در ساحل خلیج فارس و دریای عمان قرار دارند. سازمان محیط زیست، این منطقه را منطقه‌ی حفاظت شده‌ی حرا نامیده است و محیط‌بان‌ها از این جنگل‌ها و جانوران گوناگونش مراقبت می‌کنند. پرندگان گوناگونی در این جنگل زندگی می‌کنند. حواصیل بزرگ، سلیم خاکستری، گیلانشاه، کاکایی، پلیکان و لک‌لک برخی از این پرنده‌ها هستند.



لک‌لک



سلیم خاکستری



گیلانشاه



پلیکان



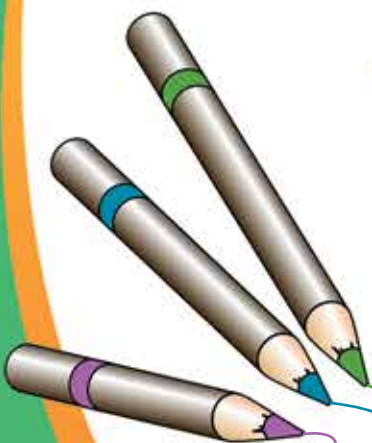
کاکایی



حواصیل بزرگ

مداد رنگی‌هایت را بردار. جنگلی پر از درختان حرا نقاشی کن. قایقی بین درختان بکش. دسته‌ای پرنده در آسمان این جنگل زیبا بکش. راستی محیط‌بان دوربین در دست را فراموش نکن. او را گوشه‌ای در کنار درختان حرا بکش. محیط‌بان همیشه مراقب جنگل است و نمی‌گذارد شکارچی‌ها پرنده‌های زیبای جنگل حرا را شکار کنند.

* نقاشی‌های زیبایت را برای ما بفرست و جایزه بگیر.





کبری بابایی
تصویرگر: حدیثه قربان

داستان‌های نیمه‌زمان



● مورچه کوچولو اصلاً چاق نبود. حتی از مورچه‌های دیگر، ریزتر و لاغرتر بود؛ اما خیلی شکمو بود. هر چیزی را که می‌دید می‌خورد. یک سیب درسته، یک ساندویچ کامل، یک بشقاب پلو با قیمه، یک کیلو آجیل و... تا چشم به هم می‌زدی مورچه کوچولو همه‌چیز را خورده بود و رفته بود سراغ خوراکی بعدی. یک روز یواشکی از زیر در به مهمانی خانه‌ی ما آمد و...»



● در خانه تنها بودم. مامان رفته بود برای بابا هدیه بخرد؛ هم روز پدر بود، هم روز تولد بابا. بابا هم ماشین را به تعمیرگاه برده بود. تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. عمه بود. گفت سر کوچه است. برای ناهار می‌آید خانه‌ی ما تا بابا را در روز تولدش غافل گیر کند؛ اما ما ناهار نداشتیم. باید کاری می‌کردم. برای همین دست به کار شدم...»



این داستان‌ها را ادامه بده.
برای ما بنویس و جایزه بگیر.





۱ ابتدا لیمو تُرش خشک شده را برش می‌زنیم. هر چه لیمو خشک‌تر باشد، نقش بهتری در چاپ به ما می‌دهد.

۲ با قلم‌مو لیمو را رنگ‌آمیزی می‌کنیم. با توجه به موضوعی که انتخاب می‌کنیم، رنگ را جدا می‌کنیم. مثلاً ما با استفاده از رنگ آبی روشن دانه‌های برفی را می‌کشیم که در حال باریدن روی ساقه‌ها هستند.

۳ پایین صفحه را هم با همان دانه‌های برف پر می‌کنیم.



چاپ لیمویی
در جبهه عینعلی



شما از چه رنگ‌هایی استفاده می‌کنید؟
منتظر کارهای زیبای شما هستیم.

بگرد و پیدا کن
 سام سلماسی



در این تصویر سه تا مارمولک دم برگی وجود دارد.
 می توانی آن‌ها را پیدا کنی؟

جالب و خواندنی

مارمولک است یا برگ؟

مجید عمیق

مارمولک دم برگی در جنگل‌های بارانی زندگی می‌کند. حالت پوست بدن او برای مخفی ماندن از چشم دشمنانش بسیار مناسب است. دم و بدن این مارمولک پهن و تخت است و شباهت زیادی به یک برگ پژمرده دارد. رگ‌های سطح پوستش مانند رگ‌های برگ به نظر می‌رسد. دمش پیچ و تاب دارد و شبیه برگ خشک شده است. چین و چروک‌های اطراف سرش کاملاً او را از دید دشمنانش مخفی نگاه می‌دارند.



علی حیدری

بازی ریاضی

سهیل دوازده عدد شکلات خریده بود.
 نصف آن را به برادرش داد. سپس یک سوم شکلات‌های باقی‌مانده را خورد.



چند شکلات
 برایش باقی
 مانده است؟



از آب درست شده‌ام؛
 اما خیس نیستم.
 من چه هستم؟

بگرد و پیدا کن

سام سلماسی



ده اختلاف بین این دو ماهی پیدا کن.

بازی و سرگرمی

مجید عمیق



مدت سی ثانیه و بدون آن که پلک بزنی به این تصویر (لامپ) نگاه کن و سپس بلافاصله به دیوار سفید یا یک ورق کاغذ سفید نگاه کن. چه می بینی؟

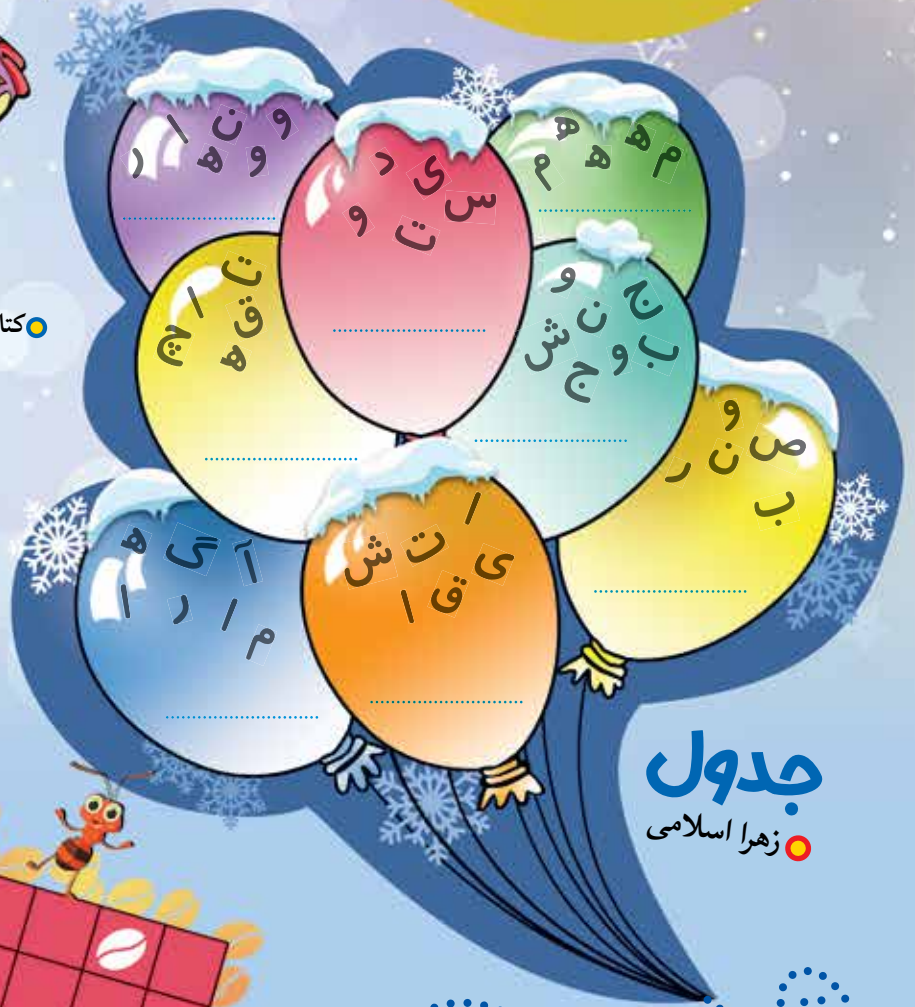


کتاب‌های خوب و خواندنی را این جا ببین.

بازی ریاضی

علی حیدری

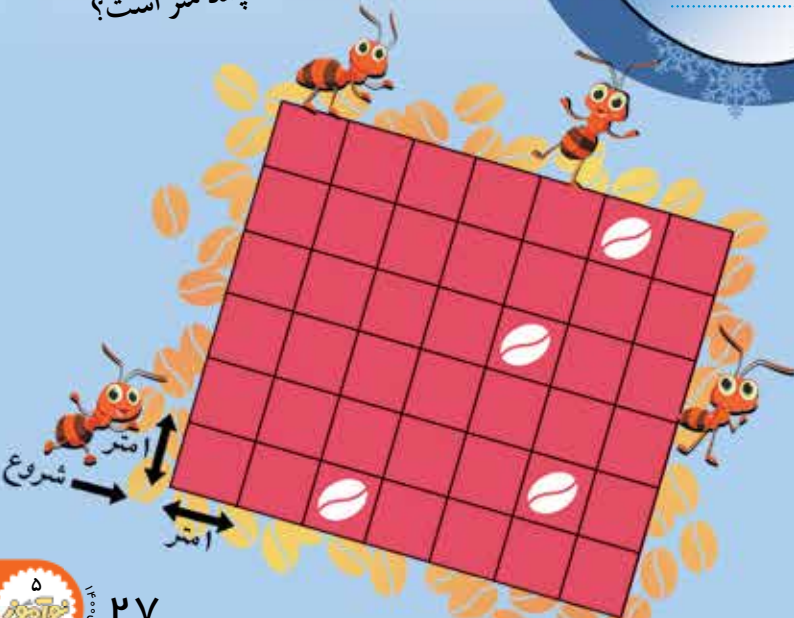
کوتاه‌ترین مسیری که مورچه از نقطه‌ی شروع برای رسیدن به همه‌ی دانه‌های می کند، چند متر است؟



جدول

زهرا اسلامی

از حروف به هم ریخته‌ی داخل هر بادکنک یک کلمه بساز.





صورتک‌ها

فاطمه (سوئیا) عزیز باوندپور
عکاس: اعظم لاریجانی

وسایل مورد نیاز:

کاغذ و مقوای رنگی، کاغذ کادو،
آبرنگ، قلم‌مو، مداد، قیچی، چسب،
سیخ چوبی یا شاخه‌ی درخت

ابتدا روی کاغذ با رنگ‌های مختلف آبرنگ، نقش‌هایی
ایجاد می‌کنیم. این نقش‌ها می‌توانند ذهنی یا چیزهایی
باشند که در طبیعت می‌بینیم (مثل برگ). حتی می‌توانیم
شکل‌های ساده‌ی هندسی را مثل مربع، مستطیل و غیره در
رنگ‌های مختلف رسم کنیم.

پس از آن، طرح حیوان مورد نظرمان را روی یک
مقوای بکشیم و برش بدهیم. باید دقت کنیم اندازه‌ی آن
با اندازه‌ی صورتمان برابر باشد.

بعد نقش و رنگ‌هایی را که ایجاد می‌کنیم، روی مقوای
صورتک می‌چسبانیم. از کاغذ کادو و یا مقوای
رنگی نیز می‌توانیم برای پوشاندن روی مقوای استفاده
کنیم.

سپس جای چشم صورتک را برش می دهیم تا زمانی
که ماسک یا صورتک را در مقابل صورتمان قرار می دهیم
چشمانمان دید کافی داشته باشند.



روش ساخت این کاردستی را
این جا ببین.

در انتها، در وسط ماسک، یک سیخ
چوبی یا یک شاخه‌ی درخت از پشت
می چسبانیم تا در نگه داشتن صورتک
از آن استفاده کنیم.





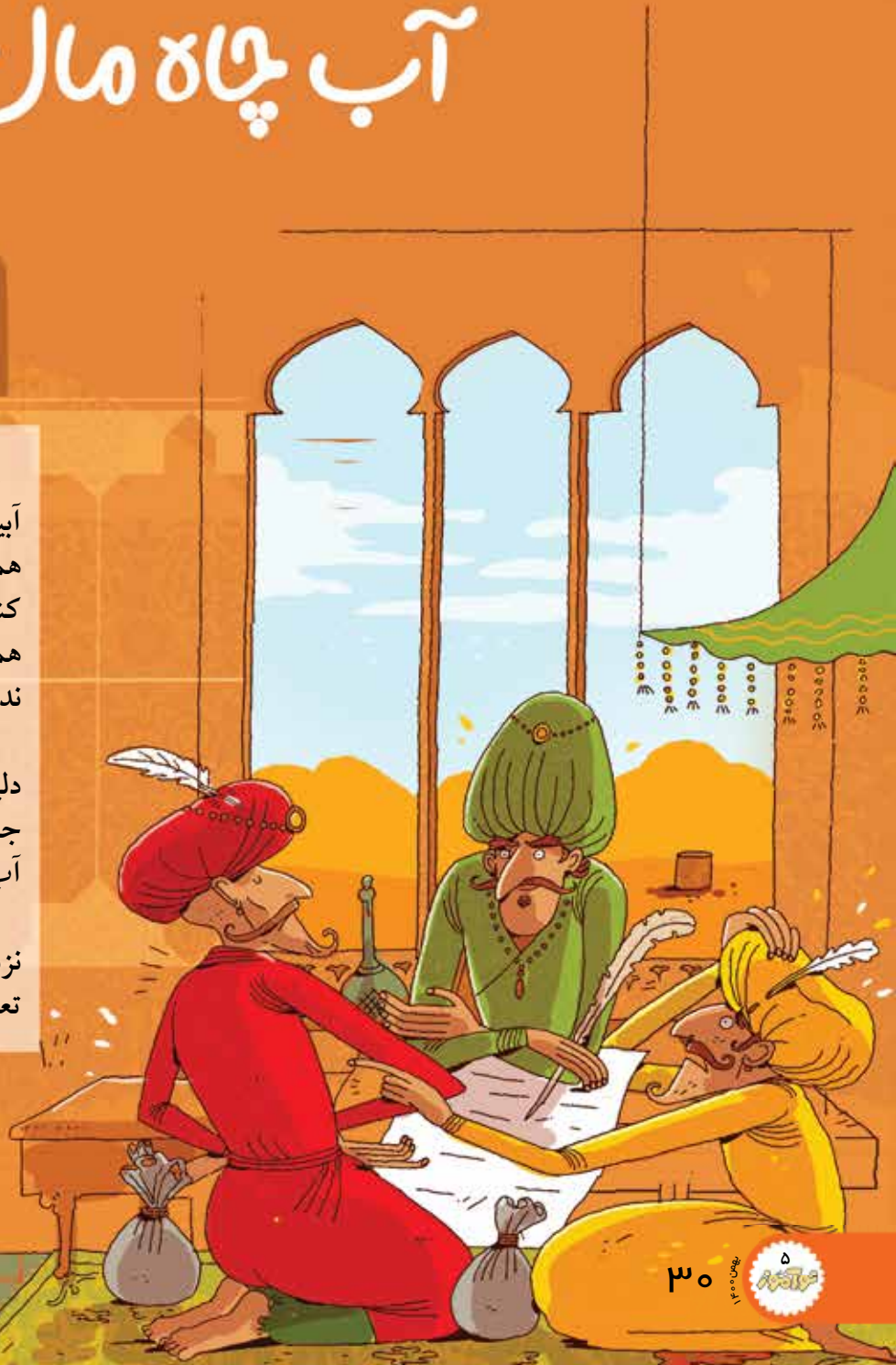
● ترجمه: مجید عمیق

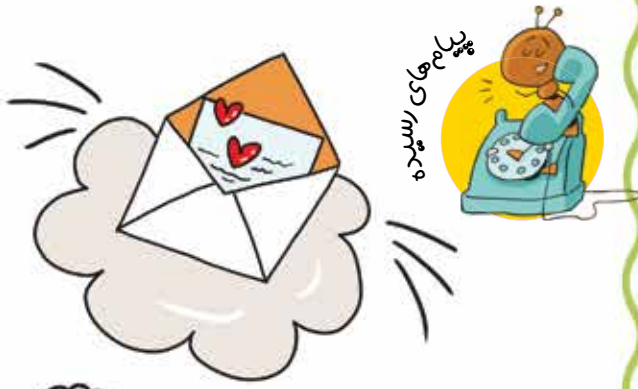
(از مجموعه داستان‌های بیربال از کشور هند)

● تصویرگر: میثم موسوی

چاه مال تو، آب چاه مال من

در روزگاران قدیم، یک کشاورز برای آبیاری مزرعه‌اش مجبور شد چاه آب همسایه‌اش را بخرد. فردای آن روز وقتی کشاورز برای برداشتن آب سر چاه رفت، همسایه‌اش بیرون آمد و گفت: «تو حق نداری از این چاه، آب برداری.» کشاورز خیلی تعجب کرد و از او دلیلش را پرسید. همسایه‌ی فریب‌کار جواب داد: «تو از من چاه خریدی؛ اما آب داخل چاه هنوز مال من است.» کشاورز نمی‌دانست چه بگوید. پس نزد قاضی شهر رفت و ماجرا را برایش تعریف کرد.





پیام‌های رسیده

* دوستان خوب مجله، پیام‌های شما به ما رسید:

- **اراک:** سام احمدی ● **اصفهان:** روشنگر جعفری
- **بروجرد:** سالیما گودرزی ● **بیرجند:** مهرانا بهرانی
- **پردیس:** باران صفری ● **تهران:** سیدآرمیتا سادات آل داوود / سنا هاشم‌پور / محمدامین منصفی / مارال یوسفیان متقی / غزل تاجرعلیزاده / مارال موسایی / آیلین زاهد / ریحانه یعقوبیان / ستایش کیوانلو / کوروش رضوی: ریحانه یعقوبیان / ستایش کیوانلو / کوروش استاجی / پریا خوشبخت ● **خلخال:** محمدطاها طالبی ● **داراب:** کیمیا بهرامی / کوثر راستگو / علی اصغر خرم‌پور / علی صحراگرد / فاطمه رهبر / فاطمه صحراگرد / بیتا خوشبخت / آیلاز خوشرو / امیرعباس نور / ابوالفضل مهرپور / عباس رهبر / طنناز آکیار / ریحانه منفرد / ترنم بهرامی ● **زنجان:** ثمین زهرا تیمورخانی ● **شیراز:** هستی عابدینی ● **قزوین:** مه‌تا سیاهکالی مرادی ● **قوچان:** سروش نداف ● **کرج:** ماهک عباسی ● **گرگان:** مهسا ثابت اصغری ● **میانه:** فاطمه داودی ● **مینودشت:** کیان ممثلی / ابوالفضل محمدی / آرمین جلیلی وند / شاهین غفوری آرا / محمود محبوب‌راد ● **یزد:** نازنین زهرا دهقان منشاوی

قاضی، همسایه‌ی کشاورز را صدا زد و گفت: «من هم کاملاً با تو موافق هستم. آب چاه مال تو است.»

همسایه‌ی فریب‌کار که فکر می‌کرد قاضی به نفع او رأی خواهد داد، لبخند زد؛ اما قاضی در ادامه گفت: «حالا که چاه مال این کشاورز است تو حق نداری آب را داخل این چاه نگه‌داری و باید کرایه‌اش را بدهی.»

همسایه‌ی فریب‌کار چاره‌ای نداشت جز این که از قاضی بخواهد او را ببخشد.

نصرت‌نگز نسیم حسینی





کی قوی‌تر است؟

نویسنده: صادق جلایی‌فر

قبل از انجام این آزمایش به این جمله، خوب فکر کن:
نوشتن روی کاغذهای لیز یا روغنی سخت است.

۱

مانند شکل، بطری‌ها را از برنج پُر می‌کنیم. لازم نیست خیلی پر بشوند. با دو بطری می‌توانی اتفاق‌ها را مقایسه کنی و تفاوت آن‌ها را بررسی کنی.



۲

برنج‌ها باید کاملاً فشرده بشوند و بین آن‌ها فضای خالی باقی نماند.



۳

قاشق چوبی را با سرعت داخل برنج‌ها فرو می‌کنیم. زور چه کسی بیش‌تر است؟ برنج یا قاشق؟

۴

نوشتن روی کاغذ هم بدون سختی و اصطکاک نیست. دلیل گیر کردن قاشق در برنج هم همین است.



تصویرگر: زهره بیگدلو



روش انجام این آزمایش را این‌جا ببین.

کیک آبنباتی

زهره اسلامی

عکاس: اعظم لاریجانی

تصویرگر: میثم موسوی

مواد لازم:

- یک آماده وانیلی؛ دو عدد
- پنیر خامه‌ای؛ یک عدد
- کره؛ بیست و پنج گرم
- شکلات تخته‌ای؛ صد گرم
- چوب آبنباتی یا سیخ کبابی نازک؛ ده عدد

ده عدد

می‌توانید از شکلات در رنگ‌های مختلف استفاده کنید.



طرز تهیه

- ۱ مامان روی برشته‌ی کیک را با چاقو برداشت و کیک‌ها را خوب پودر و نرم کرد.
- ۲ من پنیر خامه‌ای و کره را با هم مخلوط کردم و به پودر کیک اضافه کردم. مواد را خوب ورز دادم تا خمیر نرمی شد.
- ۳ بعد به اندازه‌ی آبنبات از خمیر برداشتم و گرد کردم و به آن چوب آبنبات زدم.
- ۴ کف سینی را چرب کردم و آبنبات‌ها را در آن چیدم. بعد یک ساعت در یخچال گذاشتم تا کمی سفت شوند.
- ۵ مامان شکلات‌ها را داخل کاسه‌ای روی حرارت کتری گذاشت تا آب شوند (روش بن ماری).
- ۶ من کیک‌ها را از یخچال بیرون آوردم و از دسته‌ی آن در شکلات آب شده چرخاندم و با شکلات‌های ریز رنگی (ترافل) تزئین کردم.
- ۷ دوباره کیک آبنباتی‌ها را دو ساعت در یخچال گذاشتم تا آماده شوند.

آشپزی
من و مامان



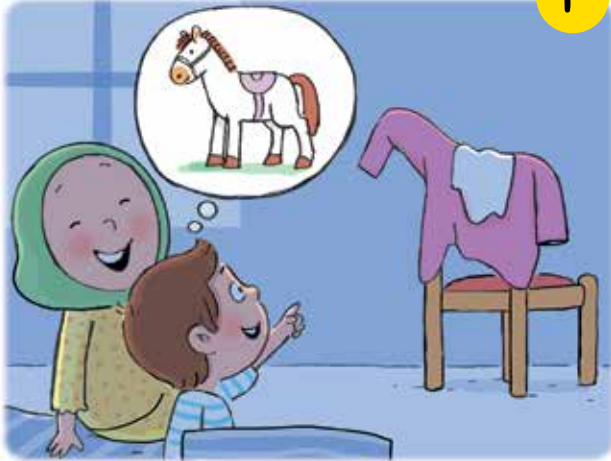
۲



۱



۴



۳



۵

